

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
طَيْبُ الْوَلَايَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ
لِمَوْلَانَا، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ
(39)

دوشنبه 09 - 08 - 1437؛ 27 - 02 - 1395؛ 16 - 05 - 2016

I. **خطبه 41، فیض الاسلام**

1. **متن و ترجمه خطبه 41:**

و من خطبة له - عليه السلام -

و فيها ينهى عن الغدر و يحذر منه

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصِّدْقِ وَ لَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْفَى مِنْهُ وَ مَا يَغْدِرُ مَنْ عِلْمَ كَيْفِ الْمَرْجِعِ وَ لَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدْ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِ الْعَدْرِ كَيْسًا وَ نَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحَيْلَةِ مَا لَهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ قَدْ بَرَى الْحَوْلَ الْقَلْبَ وَ وَجَّهَ الْحَيْلَةَ وَ دُونَهَا مَانِعٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ نَهَيْهِ فَيَدَعُهَا رَأْيَ عَيْنٍ بَعْدَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا وَ يَنْتَهَرُ فُرْصَتَهَا مَنْ لَا حَرِيحَةَ لَهُ فِي الدِّينِ وَ از خطبه‌هاي او - عليه السلام - است، و در آنها نهي مي‌فرمايد از بي‌وفايي، و پرهيز مي‌فرمايد از آن.

هان، اي مردمان! - همانا وفا همزاد راستی است، و هيچ سپری نگاهدارنده‌تر از آن نمي‌شناسم، و بی‌وفایی نکند آن که بداند چگونه است بازگشتن. در روزگاری بسر می‌بريم که بیشتر اهل آن بی‌وفایی را زیرکی دانند، و اهل نادانی در آن (بدان) نسبت مي‌دهند آنان را به خوش فکري. چه شده است آنها را؟! خداشان بکشد! گاهي آن که گردش و زير و زبر شدن روزگار ديده است ببيند راه چاره را ولي [مي‌بيند] در کنار آن مانعي از امر خدا و نهي او، در نتيجه، باز پس زند آن را با چشمان باز پس از توانايي بر آن، و مغتم شمرد فرصت آن را آن که او را پروايي نيست در دين.

II. **شرح خطبه 41 (3)**

1. **وَ لَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدْ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِ الْعَدْرِ كَيْسًا:** در روزگاری بسر می‌بريم که بیشتر اهل آن بی‌وفایی را زیرکی دانند.

شکایت از اهل زمان خود است، که قدرت تشخیص حق را از باطل، و زیرکی و بی‌وفایی ندارند، و اکثر آنان که چنین قوه تمیزي دارند نیز گرایش به باطل دارند، و ایمان به حق نمی‌آورند، و اطاعت نمی‌کنند از خدا تعالی و اولیاء او، و نه تنها آنان را یاری و نصرت نمی‌نمایند، بلکه با آنان مخالفت و دشمنی نیز می‌کنند. این به خاطر آن است که حق گردانده شده است کلمه خدا بر آنان که ایمان نمی‌آورند، "ذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ" (11:33 یونس) (بدین سان، حق گردید کلمه پروردگارت بر کسانی که فسق ورزیدند، که آنها ایمان نمی‌آورند)، "فَلَا تَكُ فِي مَرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ" (11:17 هود) (پس، مباش در هیچ تردیدی نسبت به آن، که آن حق است از پروردگارت، ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند).

شاید اکثر مردم معاصر همه پیامبران - عليهم السلام - و اولیاء - عليهم السلام - چنین بوده‌اند که باطل را حق می‌دانسته‌اند، و این پدیده‌ای نبوده باشد که تنها اختصاص به زمان آن حضرت - عليه السلام - داشته باشد، لیکن شکایت آن ولي خاتم، و امام بزرگ بي ديل - عليه السلام - از اهل زمان خود مي‌تواند از دو وجه بوده باشد. يکي از جهت اسم خبير خدای تعالی براي آنچه علم ذوقی نامیده می‌شود تا خدا مومنان و منافقان را با این علم نیز بداند. وجه دیگر شکایت آن حضرت - عليه السلام - آن است که هرچه آیت بزرگتر، و دلیل آشکارتر، و حجت بالغ‌تر باشد، شناعت و قباحت و ردالت بی‌وفایی و جفاء پیشگی و بیگانگی بیشتر است، و جای آن دارد که در دل خون موج زند و به درد آید از این همه خیانت و جسارت و جنایت. پس، چون آن حضرت - عليه السلام - بزرگترین آیت و حجت خدا بود بر روی زمین، و با این حال، مردم چنان با او جفاء پیشه و بی‌شرم بودند که می‌فرمود:

سوگند به خدا! دلیل است آن کس که شما یاری دهندگان او باشید، کسی که با شما تیر اندازی کند گویا تیری بدون پیکان رها ساخته است. به خدا سوگند، شما در خانه‌ها فراوان، و زیر پرچم‌های میدان نبرد اندکید، و من می‌دانم که چگونه باید شما را اصلاح و کجی‌های شما را راست کرد، اما اصلاح شما را با فاسد کردن روح خویش جایز نمی‌دانم. خدا بر پیشانی شما داغ دلت بگذارد، و بهره شما را اندک شمارد، شما آنگونه که باطل را می‌شناسید از حق آگاهی ندارید، و در نابودی باطل تلاش نمی‌کنید آن سان که در نابودی حق کوشش دارید. (ترجمه دشتی، بخشی از خطبه 68، فیض الاسلام).

و نیز می‌فرمود: ای نه مردان صورت مرد، ای کم خردان ناز پرورد! کاش شما را ندیده بودم و نمی‌شناختم که به خدا، پایان این آشنایی ندامت بود و دستاورد آن اندوه و حسرت. خدایان بمیرانان! که دلم از دست شما پر خون است و سینه‌ام مالامال خشم شما مردم دون، که پیاپی جرعه اندوه به کام می‌ریزید، و با نافرمانی و فروگذاری جانیم، کار را بهم درمی‌آمیزید، تا آنجا که قریش می‌گوید پسر و طالب دلیر است اما علم جنگ نمی‌داند. خدا پدران شما را مزد دهد! کدام يك از آنان بیشتر از

من در میدان جنگ بوده و بیشتر از من نبرد یران را آزموده؟ هنوز بیست سال نداشتم که پا در معرکه گذاشتم، و اکنون سالیان عمرم از شصت فزون است. امّا، آن را که فرمان نبرند سررشته کار از برون است. (ترجمه شهیدی، بخشی از خطبه 27، فیض الاسلام)

خدای تعالی می‌فرماید: وَ مَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَ هُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَائُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَ تَصَدِيحَةً فَذُقُوا أَلْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ إِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ (34-36: 8 الأنفال)

(چرا خدا عذابشان نکند، با این که آنان [مردم را] از مسجد الحرام باز می‌دارند در حالی که ایشان سرپرست آن نباشند، چرا که سرپرست آن جز متقیان نیستند، ولی بیشترشان نمی‌دانند، و نمازشان در خانه [خدا] جز سوت کشیدن و کف زدن نبود. پس به سزای آنکه کفر می‌ورزیدید، این عذاب را بچشید! بی‌گمان، کسانی که کفر ورزیدند، اموال خود را خرج می‌کنند تا [مردم را] از راه خدا بازدارند. پس به زودی [همه] آن را خرج می‌کنند، و آن گاه حسرتی بر آنان خواهد گشت، سپس مغلوب می‌شوند. و کسانی که کفر ورزیدند، به سوی دوزخ گردآورده خواهند شد)

حافظ:

زین تغابن که خزف می‌شکند بازارش

جای آن است که خون موج زند در دل لعل

مولانا، دفتر دوم مثنوی:

گر همی‌دانند کاندرا خانه کیست
در جفای اهل دل جد می‌کنند
نیست مسجد جز درون سروران
سجده‌گاه جمله است آنجا خداست
هیچ قرنی را خدا رسوا نکرد
جسم دیدند آدمی پنداشتند
چون نمی‌ترسی که تو باشی همان
چون تو زیشانی کجا خواهی برست

بر در این خانه گستاخی ز چیست
ابلهان تعظیم مسجد می‌کنند
آن مجازست این حقیقت ای خران
مسجدی کان اندرون اولیاست
تا دل اهل دلی نامد به درد
قصد جنگ انبیا می‌داشتند
در تو هست اخلاق آن پیشینیان
آن نشانی‌ها همه چون در تو هست

2. وَ نَسَبَهُمْ أَهْلَ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَىٰ حُسْنِ الْحَيْلَةِ: و اهل نادانی در آن (بدان) نسبت می‌دهند آنان را به خوش فکری. پس، اکثر اهل آن زمان، و چه بسا اهل زمان‌های دیگر نیز، به سبب عدم قدرت تمییز حق از باطل و اشتباه آن دو با یکدیگر نا آگاهانه، و یا به خاطر شقاوت طینت و پلیدی سیرت آگاهانه حيله ورزان و نیرنگ‌بازان را خوش فکر و نیکو تدبیر می‌دانند، و اهل احسان و تقوا، و رعایت کنندگان دین و اخلاق را بی‌تدبیر و سست رای می‌دانند. "اهل جهل" در اینجا عام است، و شامل می‌شود هر گروه را، چه آن که "آگاهانه" باطل را حق، و حق را باطل جلوه می‌دهد، در حقیقت، جاهل‌تر و احمق‌تر است از آن که خطاء می‌کند، که اولی اهل غی است، و دومی اهل ضلالت.

در هر صورت، سبب این انحراف از حق و ایمان نیآوردن به آن توسط هر دو گروه همان حق گردیده شدن کلمه حق است بر آنان.

خدای تعالی می‌فرماید، "قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ وَ لَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَبْصَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ" (5:100 المائدة) (بگو پلید و پاک یکسان نیستند، هر چند کثرت پلید تو را به شگفت آورد. پس ای خردمندان، از خدا پروا کنید، باشد که رستگار شوید.)

"وَ مَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ" (35:12 فاطر) (و دو دریا یکسان نیستند: این یک، شیرین تشنگی‌زدا، نوشیدنش گوار است، و آن یک، شور تلخ‌مزه است.)

"قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَبْصَابِ" (39:9 الزمر) (بگو آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها خردمندانند که پندپذیرند.)

امام علی- علیه السلام- خود فرمود: پس، اگر باطل خلاص می‌شد از آمیزه حق، پنهان نمی‌ماند بر جویندگان. و اگر حق خلاص می‌شد از پوشش باطل، قطع می‌شد از آن زبان معاندین، و لیکن گرفته می‌شود شاخه‌هایی از این، و شاخه‌های از این، و با هم آمیخته می‌شوند، آنجاست که شیطان چیره می‌شود بر دوستان خود، ولی نجات می‌یابد آنان که سبقت گرفته‌است بر ایشان از خدا نیکی (ترجمه بخشی از خطبه 50، فیض الاسلام).

مولانا، در دفتر اول مثنوی:

کو چو خود پنداشت صاحب دلق را
گر چه ماند در نبشتن شیر و شیر
کم کسی ز ابدال حق آگاه شد
اولی‌ار را همچو خود پنداشتند

از قیاسش خنده آمد خلق را
کار پاکان را قیاس از خود مگیر
جمله عالم زین سبب گمراه شد
همسری با انبیا برداشتند

گفته اینک ما بشر ایشان بشر این ندانستند ایشان از عمی هر دو گون زنبور خوردند از محل هر دو گون آهو گیا خوردند و آب هر دو نسی خوردند از یک آبخور صد هزاران این چنین اشباه بین این خورد گردد پلیدی زو جدا این خورد زاید همه بخل و حسد این زمین پاک و آن شورست و بد هر دو صورت گر به هم ماند رواست جز که صاحب نوق کی شناسد بیاب سحر را با معجزه کرده قیاس ساحران موسی از استیزه را زین عصا تا آن عصا فرقی است ژرف لعنة الله این عمل را در قفا کافران اندر مری بوزینه طبع هرچه مردم می کند بوزینه هم او گمان برده که من کردم چو او این کند از امر و او بهر ستیز آن منافق با موافق در نماز در نماز و روزه و حج و زکات مومنان را برد باشد عاقبت

ما و ایشان بسته می خوابیم و خور هست فرقی در میان بی منتهی لیک شد زان نیش و زین دیگر عسل زین یکی سرگین شد و زان مُشک ناب این یکی خالی و آن پر از شکر فرقتشان هفتاد ساله راه بین آن خورد گردد همه نور خدا و آن خورد زاید همه نور احد این فرشته ی پاک و آن دیوست و دد آب تلخ و آب شیرین را صفاست او شناسد آب خوش از شوره آب هر دو را بر مکر پندارد اساس برگرفته چون عصای او عصا زین عمل تا آن عمل راهی شگرف رحمة الله آن عمل را در وفا آفتی آمد درون سینه طبع آن کند کز مرد بیند دم بدم فرق را کی داند آن استیزه رو بر سر استیزه رویان خاک ریز از پی استیزه آید نه نیاز با منافق مومنان در برد و مات بر منافق مات اندر آخرت

3. **مَا لَهُمْ قَاتِلُهُمُ اللَّهُ:** چه شده است آنها را؟! خدایشان بکشد! به صورت نفرین است ولی در حقیقت بیان حقیقت حال آنان است، که خدا هرگز سهمی از زندگی حقیقی برای آنها قرار نداده است، زنده گردانده نشده اند تا میرانده شوند، فیض حیات و نعمت معرفت را قابل نبودند هر چند در معرض آن قرار داده شدند، وگرنه هر که را اهلیت و قابلیت چیزی باشد اشارتی و درخشش برقی سریع بس است.

خدای تعالی می فرماید، "وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ وَمِنْهُمْ مَّن يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْأَعْمَى وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ" (10:42 یونس) (از ایشان هستند کسانی که گوش می سپارند به تو، آیا پس تو می شنوایانی کران را هر چند در نیابند به عقل؟! و از ایشان هستند کسانی که نگاه می نمایند تو را، آیا پس تو راه می نمایی کوران را هر چند در نیابند با بصر؟!)

مولی عبدالرزاق قاسانی در تفسیر این آیات چنین می فرماید "وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ" (از ایشان هستند کسانی که گوش می سپارند به تو) ولیکن فهم نمی کنند یا به سبب عدم استعداد در اصل، و یا به خاطر رسوخ ملکات تاریکی که حاجب نور استعداد است در آنها، و یا به علت اجتماع هر دو امر مانند کری که عقل ندارد، که نه می شنود و و پی می برد به اشاره، پس چگونه ممکن باشد فهماندن به او.

"وَمِنْهُمْ مَّن يَنْظُرُ إِلَيْكَ" (و از ایشان هستند کسانی که نگاه می نمایند تو را) ولیکن نمی یابند بصیرت حق را و حقیقت تو را به سبب یکی از آن دو امر یاد شده، و یا به سبب هر دوی آنها مانند کوری که افزون بر فقدان بصرش، فاقد بصیرت نیز است، در نتیجه نمی بیند، و به بصیرت هم در نمی یابد، پس چگونه ممکن باشد هدایتش مولانا، در غزلیات:

قهر خدا باشد که بر لطف خدا عاشق نشد
نقشی بدید آخر که او بر نقش ها عاشق نشد
آهن کجا باشد که بر آهن ربا عاشق نشد
خانه ش بده بادا که او بر شهر ما عاشق نشد
ای وای آن مسی که او بر کیمیا عاشق نشد

ای بی وفا جانی که او بر ذوالوفا عاشق نشد
چون کرد بر عالم گذر سلطان مازاغ الصبر
جانی کجا باشد که او بر اصل جان مفتون نشد
من بر در این شهر دی بشنیدم از جمع پری
ای وای آن ماهی که او پیوسته بر خشکی فند

بسته بود راه اجل نبود خلاصش معتدل

هم عیش را لایق نبد هم مرگ را عاشق نشد

4.

قَدْ يَرَى الْحَوْلُ الْقَلْبُ وَجَهَ الْحَيْلَةَ: گاهی آن که گردش و زیر و زبر شدن روزگار دیده است ببیند راه چاره را. یعنی، هر که از بهره‌ای از عقل و بصیرت داشته باشد، و سرد و گرم روزگار را چشیده باشد، و دگرگونی‌های اجتماعی را تجربه کرده باشد، و ناظر تحولات اوضاع بوده باشد، با راه چاره‌ها و حیل‌ها آشنا باشد، تا چه رسد به مومن متقی که خدا برای او فرقان قرار داده است، و اهل فراست است، و با نور خدا می‌بیند.

خدای تعالی می‌فرماید، "إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ" (15:75 الحجر) (همانا در این نشانه‌هاست برای نشانه‌شناسان). درباره این آیه کریمه اصول کافی چنین روایت شده است: مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - ع- فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ- "إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ"، قَالَ هُمْ الْأَيْمَةُ- ع- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص اتَّفَقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى "إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ". [امام باقر- علیه السلام- در باره قول خدا- عز و جل-، "إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ" (برای باریکبینان در آن امر نشانه‌هاست)، فرمود: ایشان ائمه- علیهم السلام- هستند. پیغمبر- صلی الله علیه و آله- فرمود، از فراست مؤمن پروا کنید، زیرا که او در پرتو نور خدای عز و جل می‌نگرد، خدای تعالی فرموده است، "برای باریکبینان در آن امر نشانه‌هاست."] و در نقلی دیگر از رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، روایت شده است که در باره دَجَال، فرمود، "بر پیشانی او نوشته شده است ك، ف، ر، ولی نمی‌خواند آن را مگر مؤمن. مولانا:

ایا منکر درون جان مکن انکارها پنهان

که سر سرنبشتت را فروخوانم به جان تو

با این حال، اینان چون مظهر ستار علامت الغیوبی و ستار العیوبی و حلم حق تعالی هستند، خود را پرده از اسرار حق بر نمی‌دارند و چون شخصی عادی با مردم عمل می‌کنند.

مولانا در مثنوی، دفتر چهارم مثنوی، چنین فرموده است:

در حضور مصطفای قندخو
آن شه والنجم و سلطان عبس
دست می‌زند بهر منعش بر دهان
پیش بینا برده‌ای سرگین خشک
بعر را ای گنده‌مغز گنده‌مخ
اخ اخی برداشتی ای گیج گاج
تا فریبی آن مشام پاک را
حلم او خود را اگر چه گول ساخت
دیگ را گر باز ماند امشب دهن
خویشتن گر خفته کرد آن خوب فر
چند گویی ای لجوج بی‌صفا
صد هزاران حلم دارند این گروه
حلمشان بی‌بیدار را ابله کند
حلمشان همچون شراب خوب نغز
مست را بین زان شراب پرشگفت

چون ز حد برد آن عرب از گفت و گو
لب گزید آن سرد دم را گفت بس
چند گویی پیش دانای نهان
که بخر این را به جای ناف مشک
زیر بینی بنهی و گویی که اخ
تا که کالای بدت یابد رواج
آن چریده‌ی گلشن افلاک را
خویشتن را اندکی باید شناخت
گریه را هم شرم باید داشتن
سخت بیدارست دستارش مبر
این فسون دیو پیش مصطفی
هر یکی حلمی از آنها صد چو کوه
زیرک صد چشم را گمره کند
نغز نغزک بر رود بالای مغز
هم‌چو فرزین مست کژ رفتن گرفت